

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

## « جلوه افلاک در دیوان شمس »

### ۱- کبری نودهی ۲- راضیه ابراهیم نژاد گرجی

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.

(نویسنده مسئول)

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.

Email : kooبرانodehi@gmail.com

Email: hannahsiamian@gmail.com

## چکیده

عشق عمیق مولانا نسبت به شمس تبریزی و تلاطم و دگرگونی روحی که از این رهگذر برای مولانا به ارمغان آورد، سبب سرایش غزلیات پر شوری گشت که در نوع خود، کم نظیر است. به جرات می توان گفت که در دیوان هیچ شاعر دیگری به اندازه ی دیوان شمس این همه تنوع در موضوع، مضمون و اوزان وجود ندارد. مولانا به کائنات توجه خاصی مبذول داشته، به طوری که دیوان غزلیاتش سرشار از مشاهدات گوناگون اوست که گاه این مشاهدات با تحیر و شگفتی همراه است. در غزلیات مولانا، طبیعت و مظاهر گوناگون آن از جمله آسمان و ستارگان جلوه ای خاص دارند کلماتی از قبیل: طارم خضرا، سقف سبزون، دریای معلق و نام هایی از این دست بسیاریست که نشان دهنده ی نگرش او به آسمان است به طوری که با دقت در غزلهای مولانا به این نتیجه می رسیم که آسمان و جلوه های زیبای آن یکی از اصیل ترین عناصر شعری مولانا به شمار می آید. در این مقاله، نگارندگان سعی نموده اند تا به طور مختصر و اجمالی، جلوه های گوناگون آن را در دیوان شمس بررسی نمایند.

## مقدمه

پهنه آسمان و متعلقات آن از دیرباز مورد توجه بشر بوده است. عظمت، وسعت بیکران و شکوه خیره کننده آسمان آن را در نظر انسانها دست نیافتنی نشان می داده تا بدانجا که یکی از آرزوهای بشر، دست یافتن به این پهنه شگفت انگیز آفرینش بوده است. از گذشته های دور برای آسمان و اجرام سماوی و صور فلکی موجود در آن ویژگیهایی را در نظر گرفته اند که تا به امروز نیز باقی مانده. این علاقه و توجه انسانها در طی قرون متمادی در آثار ادبی- بویژه ادبیات فارسی- نیز بازتاب گسترده ای داشته به گونه ای که در دوره اول شعر فارسی وصف آسمان یکی از موضوعات رایج شعری به شمار می رفته است.

مولوی عارف و شاعر سده هفتم هجری که گمشده خود را در وجود شمس تبریزی یافته بود از آسمان و افلاک و هر آنچه بدان مرتبط بوده، برای توصیف شمس بهره برده است. توصیفاتى که مولوی از آسمان و افلاک در غزلیاتش ارائه می دهد و آن را با تمام عظمتش در برابر شخصیت شمس تبریز کوچک می انگارد حاکی از شور و اشتیاق زاید الوصف مولوی نسبت به شمس تبریزی است. با توجه به بررسی های انجام شده محمدرضا صرفی (۱۳۸۶) مقاله ای با عنوان افلاک و اختران در مثنوی در فصلنامه عرفانی گوهر گویا به چاپ رسانده و در آن جستار، برداشتهای عرفانی خاص مولانا از افلاک و اختران را در مثنوی بررسی کرده است. تاکنون پژوهشی در زمینه

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

افلاک و مظاهر آن در دیوان غزلیات شمس انجام نشده و این نخستین بار است که این موضوع مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد. این مقاله در صدد پاسخگویی به این پرسش است که آسمان و افلاک در دیوان شمس چگونه جلوه گر شده است؟

## آسمان و مظاهر آن در غزلیات مولوی

### فلک

مولانا توجه خاصی به فلک و مظاهر زیبای آن داشته و دیوان غزلیات وی، بهترین گواه و شاهد بر این مدعاست. او از افلاک گوناگون از جمله هفت فلک و نه فلک یا نه چرخ سخن می گوید. گاهی نیز به نام فلک خاصی از قبیل فلک اطلس اشاره می کند. در دیوان شمس، فلک به نام های گوناگونی خوانده شده از جمله: چرخ دولابی، چرخ بخم، چرخ چنبری و چرخه ی خمیده و در عین حال خصوصیتها و ویژگی های متعددی را داراست که بدین قرارند:

۱- رنگ فلک کبود است:

فلک کبود و زمین همچو کور راه نشین      کسی که ماه تو ببیند، رهد ز کور و کبود

(مولوی، ۱۳۷۶، ۱۷۶)

۲- تو در تو و پیچیده؛ چنانکه شخصیت پر رمز و راز شمس تبریزی را از جهت پیچیدگی به فلک تشبیه می کند که هر کسی نمی تواند او را دریابد:

ای چون فلک، در بافته، ای همچو مه، در تافته      از ره نشانی یافته، در بی نشانی می روی

(همان، ۳۹۶)

۳- سرکش و توسن:

چون فلک سرکش مباش ای نازنین! کز ناز او      نرم گردی چون زمین، گر از فلک توسن تری

(همان، ۴۳۰)

۴- مکار و حيله گر:

فلک پیر دوتایی، پر از سحر و دغایی      به اقبال جوان تو، ازین پیر، بجستم

(همان، ۲۲۸)

۵- جایگاه حضرت عیسی:

عیسی مریم به فلک رفت و فرو ماند خرش      من به زمین ماندم و شد جانب بالا، دل من

(همان، ۳۹۸)

به فلک برآ چو عیسی، ارنی بگو چو موسی      که خدا ترا نگوید، که خموش، لن ترانی

(همان، ۴۶۱)

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۶- غماز و سخن چین :

دیده ی غماز بدوزد فلک

تا که گواهی ندهد بر کیان

( همان، ۳۴۱ )

۷- متحرک و پویا و گردنده :

این چه ماه است که اندر دل و جانها گردد

که من از گردش او ، بس چو فلک گردیدم

( همان، ۳۱۰ )

۸- مبدا زمان ؛ چنانکه مولانا در بیتی از معشوق خود می پرسد هر عیدی را پایانی است اما چگونه عید تو جاودانه است و بیرون از زمان و حرکت فلک.

عید بیاید، رود، عید تو ماند ابد

کز فلک بی مدد، چون برهیدی؟ بگو

( همان، ۴۳۴ )

۹- خمیده و چنبروار؛ به طوری که به نام هایی چون :چرخه ی خمیده، چرخ بخم و چرخ چنبری خوانده شده است :  
تبریز! تو چه دانی، اسرار شمس دین را  
بیرون نجسته ای تو، زین چرخه ی خمیده

( همان، ۴۵۴ )

زین چرخ دولابی ترا، آمد گران خوابی ترا  
فریاد ازین عمر سبک ، زنهار ازین خواب گران

( همان، ۲۹۸ )

۱۰- دارای هفت پرده :

ای سر و آفتاب جان ! پرده دری مکن عیان

تا ز فلک فرو درد، پرده ی هفت توی او

( همان، ۳۱۵ )

گاه تشبیهاتی را برای فلک به کار می برد که وجه شبه آنها در خور توجه و تاملند. به عنوان مثال در غزلی فلک را به خم مانند می کند:

به غیر خم فلک ، خم های صد رنگ است

به هر خمی که در آیی، از او نشان گیری

( همان، ۴۰۹ )

یا در غزلی دیگر آن را به کره ی تند و چموش تشبیه کرده که یادآور توسنی فلک است و پیش از این ، بدان اشاره شد :

اینک آن مرغان که ایشان بیضه ها زرین کنند

کره ی تند فلک را هر سحرگه زین کنند

( همان، ۲۴۵ )

همچنین مولانا عبارات کنایی با واژه ی فلک می سازد نظیر: طشت فتادن از فلک و کلاه به فلک رسیدن که به ترتیب به معنای رسوای عام و خاص شدن و نهایت شادمانی و نشاط است :

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

ز فلک فتاد طشتم، به محیط غرقه گشتم به درون بحر، جز تو، دلم آشنا ندارد

( همان، ۲۳۷ )

به فلک رسد کلاهد، که سر همه سرانی تو مگو که ارمغانی، چه برم پی نشانی

( همان، ۴۹۵ )

## هفت اختر

در علم هیئت و نجوم قدیم، هفت ستاره از شهرت و اهمیت خاصی برخوردار بوده و پیشینیان برای آنها ویژگیها و صفاتی قائل بوده اند. از آنجا که جایگاه هر یک از این ستارگان را در یک فلک می دانستند از این رو اعتقاد داشتند که هفت فلک یا هفت آسمان وجود دارد چنانکه مولانا در غزلی به وجود هفت آسمان اشاره کرده:

هفت آسمان را بر درم وز هفت دریا بگذرم چون دلبرانه بنگری در جان سرگردان من

( همان، ۵۱۲ )

هفت ستاره ی مشهور به ترتیب از فلک اول عبارتند از: قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل. در دیوان شمس به کرات به نام این ستارگان بر می خوریم که نشان دهنده ی توجه خاص مولانا به آنهاست. هفت ستاره در غزلیات به نام هفت اختر و هفت آبا آمده است و عنوان اخیر به عقیده ی قدما در باب این ستارگان اشاره دارد مبنی بر این که از ازدواج آنها با امهات اربعه (عناصر چهارگانه ی آب، باد، خاک و آتش) موالید ثلاثه (جماد و نبات و حیوان) به وجود آمده اند. مولانا در بیتی این مطلب را بدین گونه بیان داشته است:

از چار مادر برترم وز هفت آبا نیز هم من گوهر کانی بدم کاینجا به دیدار آدمم

( همان، ۳۷۸ )

از آنجا که هفت اختر را در کار طبیعت و سرنوشت انسانها دخیل می دانستند، این ستارگان از اهمیت فوق العاده ای نزد قدما برخوردار بودند.

## قمر

جایگاهش در فلک اول است. از دیگر نام های مشهور آن ماه است که در دیوان شمس به هر دو نام آمده است. در ادب فارسی، همواره زیبایی ماه، مدنظر بوده تا بدانجا که چهره ی معشوقان و زیبارویان بدان تشبیه شده است. مولانا نیز به کرات چهره ی شمس را به ماه تشبیه کرده یا آن را به گونه ی استعاری بیان نموده. نظیر این مصراع:

آینه ام من، آینه ام من، تا که بدیدم روی چو ماهش

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

( همان، ۱۹۳ )

یا به صورت استعاره: آن ماه چو تابان شد ، کونین گلستان شد

( همان، ۱۷۸ )

همچنین ترکیباتی را با واژه ی ماه می سازد که همگی اشاره به شمس تبریزی دارد ونمونه های فراوانی از آن را در دیوان شمس می توان یافت. ترکیباتی از قبیل : ماه روی ، ماه ده و چار ، ماه کامل ، ماه فلک پیما و....

در برخی از غزلها می بینیم که شمس ، مایه ی رشک و حسادت همه ی ستارگان و از جمله ماه است:

ای رشک ماه و مشتری، با ما و پنهان چون پری خوش خوش کشانم می بری ، آخر نگویی تا کجا؟

( همان، ۱۵ )

خبرش ز رشک جانها ، نرسد به ماه و اختر که چو ماه او برآید ، بگذارد آسمانها

( همان، ۷۹ )

در بیت دیگری ، سبب ریزش باران را این گونه تعبیر می کند که چشم ابر به جهت حسادتی که نسبت به ماه رخسار معشوق وی دارد ، می گرید:

ای چشم ابر این اشکها ، می ریز همچون مشکها زیرا که داری رشکها ، بر ماه رخساران ما

( همان، ۱۲ )

عظمت شمس به گونه ای است که چون جلوه گر شود ، ماه که در جایگاه رفیع و بلند آسمان قرار دارد ، برای تماشای او به تعبیر مولانا کلاه از سرش می افتد:

با رفعت و آهنگ مه ، مه را فتد از سر کله چون ماه رو بالا کند ، تا بنگرد بالای تو

( همان، ۴۱۳ )

گاه در مقام مقایسه ی ماه آسمان با ماه خود که شمس تبریزی است برمی آید و شمس را برتر از آن می انگارد: ماهی است که در گردش لاغر نشود هرگز خورشید جمال او بدریده ظلامت را

( همان، ۵ )

## عطار

در فلک دوم جای دارد. به اعتقاد قدما چون نافذ در امور می باشد، دبیر و کاتب فلک نامیده شده است. مولانا در برخی از غزلها ویژگی های آن را بر شمرده نظیر این بیت:

خموش ای عقل عطاردا! که در این مجلس عشق حلقه ی زهره، بیانت همه تسخر گیرند

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

( همان، ۹۳ )

از آنجا که علم و عقل را متعلق به عطارد می دانند، خطاب به عقل می گوید: ای عطارد صفت! خاموش باش که در حلقه ی زهره، بیانت را به سخره می گیرند و ارجی نمی نهند.

دفتر از ملزومات ارباب قلم بوده و از آنجا که عطارد ستاره ی ارباب قلم است، در غزلی از دفتر شستن و ترک هنر آن سخن به میان می آید و آن هنگامی است که عطارد عزت و حشمت یا به تعبیر مولانا « طر قوی » عاشقان را ببیند:

ترک هنر بگوید، دفتر، همه بشوید،  
گر بشنود عطارد، این طر قوی ما را

( همان، ۱۸ )

## زهره

ستاره ای که جایگاهش در فلک سوم است. به عقیده ی قدما خنیاگر و مطربه ی فلک بوده، به نام های دیگری نیز از جمله ناهید خوانده شده است.

تابندگی زهره همواره مورد نظر مولاناست و از آنجا که چهره ی شمس نیز برافروخته بوده، به کرات شمس را به زهره تشبیه کرده است. نظیر این بیت:

این خواجه ی چرخ است که چون زهره و ماه است

وین خانه ی عشق است که بی حد و کرانه ست

( همان، ۲۰۴ )

یا در غزلی دیگر به گونه ی تجاهل العارف، خطاب به شمس تبریزی می گوید:

تو خورشیدی و یا زهره و یا ماهی نمی دانم

ازین سرگشته ی مجنون چه می خواهی نمی دانم

( همان، ۳۹۷ )

همچنین با نام زهره ترکیباتی را ساخته که اغلب آنها به شمس تبریز اشاره دارد. ترکیباتی از قبیل زهره رخ و زهره ی آسمان :

در طلب زهره رخ ماه رو  
می نگرد جانب بالا دلم

( همان، ۲۴۶ )

در غزلیات شمس، زهره خنیاگری معرفی گردیده که پرده های گوناگونی را می نوازد: مانند این بیت:

شب که جهان است پر از لولیان  
زهره زند پرده ی سنگولیان

( همان، ۴۱۹ )

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

در غزلی دیگر، می بینیم که مولانا خود را طرب و شادی می خواند و زهره نوای عشق او را می نوازد:

من طربم، طرب منم، زهره زند نوای من      عشق میان عاشقان، شیوه کند برای من

( همان، ۳۹۹ )

به آلات موسیقی که توسط زهره نواخته می شود، نیز اشاره شده. به عنوان مثال هنگامی که مولانا از عشق سر خوش می گردد، خواهان زاری طنبور زهره است:

ز مطرب، ناله ی سرنای خواهم      ز زهره، زاری طنبور خواهم

( همان، ۳۵۰ )

یا در جای دیگر آرزومند است که دلش مانند تارهای چنگ زهره از هم گسسته و پاره باشد

تن ما به ماه ماند که ز عشق می گدازد      دل ما چو چنگ زهره که گسسته تار بادا

( همان، ۷ )

گاه صفاتی چون حسادت و صفا را برای زهره قائل می گردد:

چو خیال تو بتابد چو مه چارده بر من      بگزد ساعد و اصبع ز حسد زهره و پروین

( همان، ۲۸۳ )

آری زهره که مظهر تابندگی و درخشندگی است، از اینکه خیال شمس در دل مولانا تابیدن گرفته، حسادتش را بروز می دهد چه رسد به اینکه معشوق (شمس) بر عاشق (مولانا) جلوه گر شود. یا در جای دیگر از صفای زهره سخن می راند و معشوق خود را در پاکی و صفا چون زهره می داند:

به صفا مثال زهره، به رضا به سان مهره      نه نصیبه جو نه بهره ، که ببرد و نبردم

( همان، ۱۷۴ )

## شمس

آنچه که بیش از سایر ستارگان مورد توجه مولانا بوده، شمس یا خورشید است که یکی از دلایل آن را باید در وجه تشابه نام این ستاره با نام معشوق مولانا دانست. شمس در دیوان غزلیات به نام هایی دیگر از جمله: مهر، خور، آفتاب، شمع سرنگون و خورشید آمده است. ترکیباتی را که مولانا از این رهگذر ارائه می کند، درخور تامل و تعمق است به عنوان مثال با واژه ی آفتاب ترکیباتی از قبیل: آفتاب رای، آفتاب سرکشان، آفتاب خوبی، آفتاب حسن، آفتاب جان و آفتاب باقی می سازد که همگی به شمس تبریزی اشاره دارند.

در دیوان شمس به جایگاه خورشید یعنی فلک یا طارم چهارم، اشارت رفته چنانکه در غزلی خطاب به شمس تبریزی می

گوید:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

وگر چون آفتابی هم روی بر طارم چارم      چو سایه در رکاب تو، همی آیم به پنهانی

( همان، ۵۰۶ )

مولانا در بسیاری از غزلها، معشوق خود را خورشید نامیده است به عقیده ی مولانا شمس تبریز خورشیدی است که در پس ابر تیره ی حرف و سخن است و هنگامی که از پس آن پدیدار گردد، هر گونه سخن و گفتگو به پایان می رسد:

شمس تبریزی تویی خورشید، اندر ابر حرف      چون برآمد آفتاب، محو شد گفتارها

( همان، ۴۷ )

خورشید جمال شمس تبریز تمامی پرده های ظلمت و تاریکی را کنار می زند. همه ی ذرات جهان به واسطه ی عشق و

اشتیاقی که نسبت به وجود معشوق مولانا داشته اند، از عدم به عرصه ی هستی رقص کنان آمده اند و شادمان و کف زنان او را

خورشید لقا می خوانند:

همه ذرات پریشان، همه کالیوه و شادان      همه دستکزن و گویان، که تو خورشید لقای

( همان، ۴۸۳ )

در برخی از غزلها می بینیم که مولانا، شمس تبریز را شمس الضحی می نامد:

در آتش و در سوز من، شب می برم تا روز من      ای فرخ پیروز من، از روی آن شمس الضحی

( همان، ۴۲۲ )

مولانا ترکیباتی را با واژه ی شمس می سازد که از این قرار است: شمس دین و شمس حق. شمس، خورشید حقیقی است که از تبریز طلوع کرده و نور وجود مولانا را تحت الشعاع خویش قرار داده است:

شمس حقی که نور او، از تبریز تیغ زد      غرقه ی نور او شد این شعشعه ی ضیا من

( همان، ۵۱۲ )

در دیوان غزلیات به برخی از ابیات می رسیم که خورشید با همه ی عظمت و بزرگی در برابر شخصیت والای شمس تبریز، ذره ای بیش نیست :

بد لعلها پیشش حجر، شیران به پیشش، گور خر      شمشیرها پیشش سپر، خورشید، پیشش ذره ها

( همان، ۲۹ )

یادر جای دیگر، خورشید، پروانه وار پیرامون شمع وجود شمس می گردد:



# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

خامش کنم، فرمان کنم، وین شمع را پنهان کنم شمع می که اندر نور او، خورشید و مه، پروانه شد

( همان، ۱۳۸ )

گاه مولانا خود را در یکرنگی همچون خورشید می داند منتها خورشیدی که در پس ابردنیای پست و دون پنهان گشته و هنگامی که سرمست از باده ی الهی می گردد، دائم در حال تغییر و تبدیل است و به قول خودش :

زمانی قعر دریایی در افتم  
دمی دیگر چو خورشیدی بر آیم

( همان، ۳۴۴ )

## مریخ

در فلک پنجم جای دارد. خونریز و جنگاور و شجاع فلک است. به همین جهت ستاره ی دلوران و جنگجویان نامیده شده. دارای نام های متعددی است که در دیوان شمس به نام بهرام نیز آمده است.

در غزلیات مولانا بارها به سلاحهای مریخ اشاره شده که اغلب خنجر و شمشیر است:

ای زهره ای که آتش در آسمان زدی  
مریخ را بگو که چه خنجر گرفته ای

( همان، ۴۸۸ )

البته همیشه این گونه نیست که مریخ سر جنگ داشته باشد. مثلا وقتی که بزم و عیش شبانه ی عاشقان را می بیند، سلاح جنگ را به یکسو می نهد:

بیند مریخ که بزم است و عیش  
خنجر و شمشیر کند در میان

( همان، ۳۴۶ )

از آنجا که ستاره ی شجاعان است، صفت نری و رجولیت برای آن قائل شده که با توجه به هیبت و شکوه عاشق، این صفت را از دست می دهد. مریخ زمانه که نشانه ی دلآوری و شجاعت است در برابر معشوق مولانا و غلبه ی شور و اشتیاق وی ، از خنجر زدن باز می ماند و همچون ماده، ناتوان و درمانده می گردد:

ماده ست مریخ زمن، اینجا در این خنجر زدن  
با مقنعه کی تان شدن، در جنگ ما ، در جنگ ما

( همان، ۱۰۷ )

## مشتري

در فلک ششم جای دارد. به نام هایی از قبیل: برجیس، قاضی فلک و اورمزد نیز خوانده شده و به عقیده ی قدما سعد اکبر است. به همین جهت از دیر باز در ادب فارسی مورد توجه بوده است.

در غزلیات شمس به ویژگی خاص مشتری که طالع نیک و مبارک است ، اشاره شده :

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

جز طالع مبارک از مشتری چه یابی

جز نقدهای روشن، از کان زر چه آید

( همان، ۱۷۵ )

مشتری دارای دفتر نیز هست. شاید مولانا به طور تلویحی به نام دیگر آن که قاضی فلک است، اشاره می کند چرا که دفتر از لوازم مورد نیاز یک قاضی است. آنجا که از نیروی شگرف عاشق سخن می گوید و معتقد است که این نیرو، تمامی کائنات و موجودات را تحت تاثیر قرار داده و قانون حاکم بر نظام هستی را بر هم می زند، مشتری نیز از این امر مستثنا نیست :

مریخ بگذارد نری، دفتر بسوزد مشتری،

مه را نماند مهتری، شادی او بر غم زند

( همان، ۲۳۴ )

در برخی از غزلها، شمس مایه ی نیکبختی و سعادت یا به تعبیر مولانا، مشتری معرفی گردیده :

هم رهزنی هم رهبری هم ماهی و هم مشتری

( همان، ۴۸۶ )

## زحل

جایگاهش در فلک هفتم است. به جهت بعد مسافتی که نسبت به زمین دارد، به نام زحل معروف شده و یکی از نام های مشهور دیگر آن، کیوان می باشد. به اعتقاد پیشینیان مایه ی شومی و نحوست بوده، از این رو نحس اکبر است.

در برخی از ابیات به جایگاه زحل که فلک هفتم است، اشاره شده:

صبحدم از نردبان گفت مرا پاسبان

کز سوی هفتم فلک دوش شنیدم خروش

گفت زحل زهره را زخمه ی آهسته زن

وی اسد آن ثور را شاخ بگیر و بدوش

( همان، ۱۹۷ )

یا در غزل دیگری می بینیم که وقتی آفتاب جمال شمس تبریزی بر اهل زمین تابدن می گیرد، زحل از آسمان هفتم برای تماشای او از راه می رسد:

چو آفتاب جمالش به خاکیان در تافت

زحل ز پرده ی هفتم پی نظاره رسید

( همان، ۱۱۲ )

هنگامی که ماه رخسار شمس، تابدن گیرد، نحس اکبر را به سعد اکبر بدل می سازد. به عبارت دیگر هر آنچه که مایه ی نحوست و شومی است، به سعادت و نیکبختی تبدیل می شود :

مه که باشد با مه ما ؟ کز جمال و طالعش

نحس اکبر، سعد اکبر گشت بر گردون خویش

( همان، ۲۷۳ )

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

زمانی مولانا چنین اظهار می کند که اگر از شمس باده ای به دستش رسد، چنان از خود بیخود می گردد که لابلالی وار ستون کیوان را درهم می شکند و فراتر از آن می رود به عبارت دیگر در اوج اعتلا و بلندی قرار می گیرد:

از شمس تبریزی اگر باده رسد مستم کند  
من لابلالی وار خود استون کیوان بشکنم

( همان، ۴۳۱ )

وصال شمس برای مولانا از هر چیزی مهم تر است و مولانا در این راه از هیچ کوششی فرو گذار نیست. اما گاهی نا امید از این تلاش، رسیدن به معشوق را ناممکن می داند که:

منزلگه ما خاک نی، گر تن بریزد باک نی  
اندیشه ام افلاک نی، ای وصل تو کیوان من

( همان، ۴۹۴ )

از آنجا که کیوان در فلک هفتم جای دارد به جهت بعد مسافتش نسبت به زمین، وصال مراد و معشوقش را چون ستاره ی کیوان دور و بعید می داند.

## نتیجه

آسمان و افلاک از جمله مظاهر زیبای طبیعت و آفرینش هستند به گونه ای که از گذشته های دور تا به امروز کانون توجه انسانها بوده اند. ابهام و رازوارگی و بیکرانگی آسمان توجه آدمی را به خود معطوف داشته و در همین راستا علاوه بر طبقه بندی آسمان و مجزا کردن ستارگان و سیارات خاص، ویژگیهای گوناگونی را برای آنان بر شمرده اند. مولوی عارفی دلسوخته و شیفته شمس تبریزی است. او از هر فرصتی برای ابراز این شیفتگی بهره می جوید. آنگاه که آسمان و زیباییهای خیره کننده آن وجودش را به وجد و سرور در می آورد از یاد شمس غافل نیست و با برشمردن هر یکی از ویژگیهای آن سخن از شمس تبریز به میان می آورد و در نهایت، وی را بر همه آنها برتری داده و در اوج قرار می دهد و بدین ترتیب، اشتیاق خود را نسبت به وجود شمس تبریز در قالب غزلیات پر شور به نمایش می گذارد.

## منابع

مولوی، جلال الدین (۱۳۷۶) گزیده ی غزلیات شمس، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه.